

افغان

سنه ۶۴۶ ودفن بالقرافه وقال الشيخ عز الدين الاربلي يرثيه .

« قضي افضل الدنيا فلم يبق فاضل و مانت بموت الخو نجى الفضائل »

« فيما ايها الحبر الذي جاء اخرة فحل لنا ما لم تحل الاوائل الخ »

(عيون الانباء في طبقات الاطباء)

افغان - محمد سليم بيك يوز باشي از سخنوران كرمروود آذربايجان است

ديوانی دارد مشتمل بر غزليات و رباعيات باندازه ششصد بيت نسخه از آن نزد نگارنده موجود و اين چند بيت از آنجاست .

« در كوي توام پاي طلب ميرزد از بيم كنه دعا بلب ميرزد »

« از شوق گلستان جمال تو نگاه مانند سيم روز و شب ميرزد »

« مسجد و منراكي ساخت افغان از پي وارد هر شاه بكاه »

« يافت از فضل خدا چون اتمام گشت تاريخ كه من فضل الله » ۱۰۳۷

افلاكي - تبريري خوش طبع و شوخ ديده بود و اين بيت را صائب از وي در

بياض خود نقل کرده است .

« ز آب ديده من سرو باز ديده من چنان رسيد كه افكند سايه بر سر من »

الهي - كمال الدين حسين بن خواجه شرف الدين عبدالحق متخلص به الهي

از اهل اردبيل است دراوايل جواني نزدسلطان حيدر صفوي بوده و از طرف وي بشهر

شيراز و خراسان رفته پيش جلال الدين دواني و امير غيات الدين شيرازي و امير جمال الدين

عطاء الله بن فضل الله تكميل فضائل کرده است و مدتي درهرات بندامت اميرعليشير نوائي

و شاهزاده غريب ميرزا ولد سلطان حسين ميرزا اختصاص يافته و پس از رحلت آن شاه

زاده (۹۰۲) بسمت عراق و آذربايجان مراجعت کرده درحظيره مقدسه شيخ صفی بتدريس

و تعليم پرداخته و درشهور سنه ۹۵۰ كه عمر شريفش بيشتراز هفتاد سال بوده است به

جوار الهي انتقال کرده و قبرش در آنجاست .

مولانا حسين الهي درعلوم عقليه و نقليه فريد عهد خود بوده و ميل زيادي بتصوف

و عرفان داشته و اشعارش باندازه دو هزار بيت تدوين شده و بيشتراز سي جلد هم كتب

و رسائل و فوائد و افادات و حواشی و تعلیقات بالسنه پاری و عربی و ترکی بقیام آورده است منجمه رساله اثبات الواجب محقق دوانی و تهذیب الاصول علامه و اشکال التالیف سمرقندی را شرح کرده و حواشی و تعلیقات بر هر یک از شروح هدایه و مواقف و شروح شمسیه و مصالح و شروح تذکره و چغمینیه و رساله بیست باب خواجه و تحریر اقلیدس او نوشته است و مجموعه مهج الدعوات سید بن طاوس را بفارسی ترجمه کرده و رساله هم بزبان پاری در علم قیافه و رساله بزبان ترکی در امامت دارد زبده تألیفاتش عبارت از تاج المناقب فی فضائل الائمة و منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه می باشد که هر دو کتاب را بنام شاه اسمعیل اول مرقوم داشته است قرآن مجید را بزبان پاری و عربی تفسیر کرده است پاری آن در چند مجلد تمام شده ولی عربی آن از سوره بقره تجاوز نکرده است در ریاض العلماء مینویسد .

(لم یخرج منه الا تفسیر الفاتحه و بعض الآیات من سورة البقره قدر ایته بخطه فی اردبیل و هو بقدر عشرة الاف بیت تقریبا وله ایضا شرح گلشن راز للشبستری المشهور فی التصوف بالفارسیه قدر ایته فی اردبیل بخطه)

علامه دوانی اجازه ویرا در پشت کتاب شواکل الحور فی شرح هیاکل النور که از تألیفات خود آن مرحوم است چنین مرقوم فرموده اند

قرء علی المولی السید الفاضل الزکی البارع جامع الفضائل مرضی الشمایل - الساعی فی تکمیل نفسه بجد حدید و ذهن جدید و طبع سدید جلال الملة و السعادة و الفضیلة و الفطانه و الدین حسین الاردبیلی اسبغ الله تعالی فضائله و ابد بین الاقران شمائله هذا الكتاب المسمى شواکل الحور فی شرح هیاکل النور من تصانیفی قراته دالة فطانه و رزانه و ذکائه و متانته فاستجازنی روايته و روايه سائر ما یجوزلی روايته فاستخرت الله و اجزت له ان یرویه عنی و کذا سائر تصانیفی فی العلوم الشرعیه و العقلیه و جمیع ما یجوزلی روايته من الکتب فی العلوم کل ذلك بالشرايط المعتمره و کتبه الفقیر الی اللطف الرحما بی ابو عبدالله محمد بن اسعد بن محمد المدعو بجلال الدین الدوانی فی رابع عشر اول جمادی سنه اتین و تسعین ثماناته (۸۹۲)

۱ - نسخه ای از این شرح نهج البلاغه الهی در کتابخانه اسعد پاشا در اسلامبول دیده ام

حکیم الهی

ایات ذیل نمونه از افکار الهی است .

« ای کشته ز ذات خود هویدا چون نور

ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور »

« گنه تو ز دانش خرد ها مستور

وجه تو ز ادراک نظر ها همه دور »

« رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت

شکل بالای تو از خواطر نا شاد نرفت »

« بعد از این جامه جان چاک زخم در غم عشق

سوز این سینه چو از ناله و فریاد نرفت »

« یافتم دل را در آن زلف از فروغ برق آم

جز بآتش در شب تاریک نتوان برد راه »

حکیم الهی اردبیلی - از سخنوران قرن سیزدهم هجری است در سال ۱۲۹۶

مرحوم شده و اشعارش بزبان ترکی است (حدیقة الشعرا)

الهی تبریزی - میرزا مهدی از معاصرین نادرشاه افشار بوده و در اصفهان نشو

و نما کرده است ذکاوت و فطانت فوق العاده او در آن عهد خیلی جالب توجه شده

و در فنون هیئت و نجوم و علم احکام بدرجه مهارت داشته است که از مشاهیر آن عصر

محسوب میگردد ایات شایسته و بلندی دارد از آنهاست .

« سخت میترسم بحسرت انتظارم بگذرد

رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد »

« ای که خاکم را بیاد از جلوه خود داده ای

انقدر بنشین که از پشت غبارم بگذرد »

« بر سر راهم الهی کیست پرسیدی ز غیر کشته تیغ تغافل زنده نظاره »

(تذکرة المعاصرين حزين)

میرالهی شروانی - از سخنوران صاحب دیوان بوده و ابیات ذیل نمونه

افکار اوست .

« عاقبت کوسر خود گیر و برو از بر ما ما نداریم سر آنکه ندارد سر ما »
« بحر با ما چه زند لاف که با اینهمه شور طفل اشکی است بگهواره چشم تر ما »
« ای خضر صاحب دیوان الهی ما ئیم عمر جاوید تو مدی بود از دفتر ما »

« منع از گردش بیهوده مکن مجنونرا که نوشت از قلم پا ورق هامونرا »
(جنک خطی)

الف - اسم شریفش میرزا محمد قلی مردی الیف و مهربان و ظریف و نکته‌دان و آدمی نیکو فطرت و پاکیزه طینت است اصلش از آذربایجان و ابا و اجدادش از آنجا بتحریرک شاه عباس صفوی حرکت نموده بعباس آباد اصفهان مسکن و مکان گزیده میرزای مشار الیه در آنجا متولد شده و هم در آنجا نشو و نما یافته است مرانی و مدایح بسیار در شأن حضرت سید الشهداء ع و سایر ائمه هدی منظوم ساخته است منجمله سیزده بند اوست که مطلعش اینست .

« امروز روز بازیس خلق عالم است کافاق پر زمانم و عالم پر از غم است »
(تذکره نمر اصفهانی)

القاص میرزا - پسر شاه اسمعیل اول است سخنور و نکته سنج و جنگجو و فتنه - انگیز بوده برادرش شاه طهماسب حکمرانی ایات شروانرا در سنه ۹۳۲ بوی داده و بدرخان استاجلور الله او کرد ولی او نظر بشرارت نفس که داشت چندین مرتبه شورش وعصیان کرده و در سال ۹۵۵ بتحریرک وی سلطان سلیمان عثمانی (۹۷۴-۹۲۶) بجانب آذربایجان لشکر کشیده و تا تبریز آمد و خسارات کلی بر ایران و ایرانیان وارد آورد و رفت و القاص در ۲۲ ربیع الاول سال ۹۵۶ در قلعه الموت محبوس گشت و بعد از شش روز دوسه نفر که در آنجا بودند و القاص بدرایشان را کشته بود بقصاص پدر او را از قلعه بزیر انداختند هلاک شد و این رباعی او مشهور است

« چون شیر درنده در شکاریم همه دائم بهوای خویش یاریم همه »

«چون پرده ز روی کار ما برخیزد معلوم شود که در چه کاریم همه»
امامی - از سخنوران خلخال است در شعر جمع کردن و گفتن و لغ تمام بکار
می برده و این رباعی از واردات طبع اوست
« با خلق خدا سخن بشیرینی کن اظهار نیاز و عجز مسکینی کن »
« تا بر سر دیده جا نهندت مردم چون مردم دیده ترك خود بینی کن »
(هفت اقلیم)

خواجه امير بيك مهرداد - پسر امير ابراهيم بن امير زكريا كنججي از رجال
عهد شاه طهماسب است . در زمان خود سر دفتر او ارچه نویسان روزگار و قدوه
مستوفیان کبار بوده و در خط سیاق و فن دفترداری ید بیضا می نموده و در علم اعداد و
تکسیر حروف و نسخیر کواکب اطلاع کامل داشته است در اوایل عمر دو سال در بغداد
وزیر غازی خان تکلو مهرداد بوده و چهار سال هم و قبیکه همان غازی خان لله بهرام
میرزا در هرات حکمرانی داشته است (۹۳۹-۹۳۶) در معیت وی بسر برده است و مدت
مدیدی هم بوزارت دیوان اشرف اعلی (شاه طهماسب) شرکت خواجه غیاث الدین علی
شیرازی سرافراز شده است در ناربخ ۹۵۷ بعد از ورود شاه طهماسب باذربایجان او را بظرف
باعمال ناشایستی که از وی بظهور رسیده بود مقید و محبوس ساخته آقا محمد فراهانی
وزیر شروان را بجای او منصوب داشتند

پس از مدت مدیدی او را از حبس بیرون آورده مقرر داشتند که در گرمان ساکن
شود بعد از آن تولیت آستانه مقدسه حضرت رضاء و سپس وزارت نعمی خراسان را
بوی داد اند بنا بر ظلم و تعدی که از وی بظهور رسید و بعلاوه بعضی از اعمال نامناسب
مانند پروردن گوساله زرد بر سطح مرتفع و روی خود را آلوده بزعفران ساختن و لباس
زرد پوشیدن و غیر از آنها که از وی نقل کردند شاه طهماسب قورچی بخراسان فرستاد
خواجه را گرفته در قلعه قهقهه و بعد از چند سال در قاعه الموت محبوسش ساختند تا در
سنه ۹۸۳ در آن قلعه در گذشت قطعه ذیل از اشعار اوست

۱ - كنجج یا كنججان یکی از قریه های معروف محال مهرا نرود بوده بفاصله دو فرسخ از شهر
تبریز و یکفرسخ از لاله واقع شده است

امیرجان

« ای خواجه دارد هر مکافات خانه است

هر چند میکنی بتو آن میکنند زود »

« امروز جهد کن که نکوئی بد کسی

فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود »

« آن رشته را متاب که در دل کره شود

در عقده میبچ که توایش گشود »

« هر چند گفت و گوی منت دلپذیر نیست

لیکن اینقدر بسمع رضا میتوان شنود »

« آب و زمین دهر بدست تو داده اند

تخمی چنان بکار که بتوایش درود »

(خلاصه الأشعار . احسن التواریخ . تکملة الاخبار و غیر آنها)

امیرجان - محمد از فضلی تبریز است شرحی بر ارشاد الهادی نقیازانی که در

نحو است بعنوان توضیح الارشاد مرقوم داشته است نسخه از آن در کتابخانه حضرت رضا موجود و تاریخ کتابت آن ۹۲۹ است

امیرالدین - مسعود نخجوانی از مهندسین قرن ششم هجری است در عهد انابک

سعید محمد بن ایلدگز (۵۸۲ مرده) نورالله قبرهما جمله منجمان جمع شدند و حکم کردند

که طوفان باد خواهد بود چنانکه چهل گز بر کنند . از برای سلاطین و ملوک در

غارها خانه های محکم بساخنند و احتیاطها کردند امیرالدین مسعود نخجوانی گرو بست

که آن روز در جهان قطعاً باد نباشد و چنان بود که او گفته بود و این رباعی او گفت

« هرگز دلم از منجمان شاد نبود وز گفته زشتشان دل آزاد نبود »

« ریش همه شان... که روز طوفان جز در بوقم زیر فلک باد نبود »

(عجایب البلدان)

مسئله فوق عبارت از اجتماع شش کوکب از سبعة سیاره سوای زحل در برج میزان

بوده است که در تاریخ ۵۸۲ واقع شد و اوحد الدین انوری ابیوردی حکم کرد که چنانچه

سبعة سیاره در زمان نوح در برج حوت که از مثلثه آبی بود جمع شده عالم از طوفان ویران

دانشمندان آذربایجان

شد از این قران در برج میزان هم که از مثلثه بادی است باید از ریاح عاصفه زیر وزبر
کردد ولی در آن شب هیچ حادثه‌ای رخ نداد و در این باب ادیب صابر ترمذی چنین گفت .

« گفت انوری که از اثر باد های سحت

ویران شود - راجه و کاخ سکندری »

« در روز حکم او نوزیده است هیچ باد

یا مرسل الریاح نو دای و انوری »

امین - میرزا محمد تبریزی از سخنوران قرن دهم هجری است در عام عروض

اطلاع کامل داشته و این خند بیت از ایشاست .

« بیماری من خون سبب پرشش او بود

مییره از این غم که چرا بهتره امروز »

« عشق مستولی و من بی تاب امه مهربان

میدهد یهوده نامح هر زمان بندی دگر »

« امین حکایت شب غم عرضه کن بیمار

کارت زدست رفت چه وقت بهفتن است »

(مجمع الخواص)

حاجی امین الدین تبریزی - مشهور به حاجی دده در علم تفسیر و حدیث ماهر

و در فن شعر بغایت قادر بوده است اکثر امین و گاهی نوری به نسبت آنکه مرید شیخ

نورالدین اسفرائینی بوده تخلص مینموده است قصاید متعدده در مدح امیر شیخ حسن

نویان (۷۵۷ مرده) گفته و روزگاری هم در بغداد بقربت و منادمت پسر وی سلطان

اویس (۷۷۶ مرده) گذرایده است در آخر عمر از شهر بغداد به تبریز مسافرت کرده

و در آنجا باغی ساخته بافاده مشغول شده و در سنه ۷۵۸ در گذشت دیوانی دارد مشتمل

به دوهزار و پانصد بیت اشعار ذیل از اوست .

« جان مشتاقان ببوت زنده از باد صبا

حبذا بادی که از کوی تو آید حبذا »

امینی

« نور عینی زان سبب دوری ز صورت از نظر

عین نوری زان سبب از دور نزدیکی بما »

« در چمن دوش بیوی تو گذر میکردم قدم لاله تر از خون جگر میکردم »

« چشم نرگس بخیمال نظرت میدیدم وانکه از ناوک چشم تو حذر میکردم »

(صحف ابراهیم)

امین الرعایا - حاجی میرزا کاظم از سادات و هاپیه تبریز است که در سنه ۱۲۷۱

مرحوم شده و پسرش میرزا رفیع خان مؤتمن دیوان است که در سال ۱۲۹۰ با مرض آکله

در گذشته و پسر او میرزا شفیع خان - اعد الملك مشهور میباشد که در تاریخ ۱۲۶۶ تولد

یافته و در سنه ۱۳۲۷ مرحوم شده و خانواده او به امینی معروف هستند

(شجره سلسله و هاپیه)

امینی - میرزا محمد از جماعت وزگران تبریز است اما از زرگری میل بظرافت

پشتربدارد و در شعر خود را قرنیه سعدی و خسرو می پندارد فصدیه ردیف آفتاب را جواب

گفته و حال آنکه مطلع فصدیه تزریق واقع شده هر چند سعی کرده مطلع آنرا تغییر داده

مطلع دیگر بگوید فایده داد و آن مطلع ایست

« ای زلف سب منال ترا در بر آفتاب خون سایه تو برو ندارد در آفتاب »

و در تزریق و اصلاح بی مره در آمد اما جوان است امبد که اصافی پیدا کند بهر حال

این چند مطلع ازوست

« امروز کرده غنچه ای گفتگوی ما زان گفتگو سکنه گل آرزوی ما »

« بیواسطه گردید ز ما یار بریشان کشم در این واسطه بسیار بریشان »

« صبر از رخ و در دل صد باره مداره جز دادن جان در غم او چاره مداره »

(تحفه سامی)

انیس - حیدر بیک پسر استاد شیخی توپچی تبریزی است چون در توپچیگری

مهارت فوق العاده داشته بدین سبب نزد شاه طهماسب تقرب یافته و بجهت شیرین کلامی

و مجلس آرائی هم به انیس مجلس وی ملقب شده ازوست

« یارب چه سود کرد ندانم در این جهان

آن کس که سر پای سهی قامتی نسود »

دانشمندان آذربایجان

حیدر بیگ از جمله خواص القاص میرزا و یکی ازدوستان قاضی محمد بن قاضی مسافر کرد و همراه وی بوده است قاضی محمد که از طرف شاه طهماسب به حفظ و حرارت آذربایجان و شهر تبریز مأمور بوده و چندین سال در آن ولایت توقف داشت بواسطه سوء رفتار و کردارش در تاریخ ۹۶۴ که شاه طهماسب به تبریز آمد مردم از او شکایت کردند گرفتار شد و بعد از او حیدر بیگ را نیز گرفته و هر دو را بقلعه الموت فرستادند و در آنجا مردند مولانا صیرفی گفته .

« سر فرعونیان قاضی محمد که مصر ظلم را او بود بانی »

« اگر ماندی دو سال دیگر آن شوم شدی تاریخ او (فرعون ثانی) »

(شرفنامه)

انیس - اسم شریفش ملا محمد خاف ملا عبدالرحیم خوئی است مولد و منشاء و مدفن او قصبه جورس است .
(ریاض الجنه)

اوحدی - شیخ رکن الدین از اولیای صوفیه و صاحب مقامات عالیّه بوده اصلش از مراغه آذربایجان است ولی بیشتر در شهر اصفهان بسر برده و لذا منسوب بآن شهر شده است در صحف ابراهیم مینویسد مشار الیه در اوایل حال صافی تحصیل میکرده و بعد از انتساب بشیخ ابو حامد اوحد الدین کرمانی (۶۳۴ مرده) تخلص خود را اوحدی قرار داده و از خلفای آن بزرگوار نیز بوده است در مجالس المشاق مینویسد هجده کس از اولیاء الله در مجلس حضرت صدرالدین قونوی (۶۷۳ مرده) فصوص - الحکم میخواندند شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید فرزغانی و شیخ اوحدی مراغه از آن هجده نفرند .

مولانا اوحدی دیوانی مشتمل بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیعات شیرین دارد و دو مثنوی هم گفته است یکی از آنها را که به ده نامه موسوم است در تاریخ ۷۰۶ بنام خواجه ضیاء الدین یوسف بن خواجه اصیل الدین بن خواجه نصیرالدین طوسی ساخته و آن قریب بهزار بیت بوده و مطلع کتاب اینست .
« بنام آنکه ما را نام بخشید ز بار بار در فصاحت کلام بخشید »

اویس

« بسال ذال و واو از سال هجرت

پایان بردم این در حال هجرت »

مثنوی دوم بر وزن و اسلوب حدیقه سنائی که بنام جام جم معروفست عبارت از
پنجهزار بیت بوده و آنرا در سال ۷۳۳ برای سلطان ابو سعید نظم کرده و او لش اینست

« قل هو الله لامره قد قال من له الحمد دائماً متوال »

وفات مولانا در تاریخ ۷۳۷ هجری در شهر مراغه واقع شده و قبرش در
آن جااست و له .

« عشق و درویشی و تنهائی و درد بادل مجروح من کرد آنچه کرد »

« دیده دارم در او پیوسته آب چهره دارم بر آن پیوسته ~~کرد~~ »

« او حده دل میزنی اما دل کو عمریست که راه میروی منزل کو »

« تا چند زنی لاف ز زهد و طامات هفتاد و دو جله داشتی حاصل کو »

اویس - معزالدین اویسی بن امیر شیخ حسن ایلکابی (۷۷۷ - ۷۳۹) است که
از دلشاد خاتون تولد یافته و از سلاطین هنرمند و لطیف طبع و سخنور و بیکو منظر بوده
و در فن نقاشی و موسیقی مهارت فوق العاده داشته است و له .

دارو مده طیب که داریم درد عشق ما به می شویم و تو بد نام می شوی

سلمان ساوجی از مداحان این پدر و پسر و دلشاد خاتون بوده و قصاید عالی
در حق آنها ساخته است سلطان اویس را با شاه شجاع از آل مظفر (۷۸۶ - ۷۶۰)
گفتگو های ناخوش بمیان آمده و با هم سخنان ناگوار بقلم آورده اند .

اویس - شیخ اویس بن محمد پدر ظهیر الدین کبیر بوده و پنجاه سال در شهر
اردبیل درمسند قضاوت نشسته و طیب حاذق آن بلده بوده است و تدریس آن دیار هم
باو تعلق داشته و شعر نیز یکی از فضایل اوست و دوبیت ذیل از قصیده ایست که او در
مدح امیری گفته است .

« زهی امیر فلک رفعت و ملک اطوار

زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار »

ایرج

« ابر رفت و کان طینت و زلال اثر

هوا لطافت و آتش نهیب و ارض وقار »

(تذکره هشت بهشت)

ایرج - مولانا ایرج تبریزی بوفور کمالات ممتاز و بی نیاز بوده در عصر خود از مشاهیر شده تا زمان شاه طهماسب در عرصه بقا جلوه داده است خوش فهم و صاحب ادراکست و این ابیات از اوست .

« در چاه محتیم ز افراسیاب غم می رستم انت و قصه مایژن و چه است »

« بیرون کنیم خرقة سالوس کین لباس بر قامت بلند نظر سخت کوتاه است »

« مندیش از ملامت و مگریز از عقاب میخور که با عقوبت او عفو همراه است »

قطعه

« گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من

آنکسش میساخت دیوان شکر یزدان بامن است »

« و در بود از من زمانه سلک در شاهوار

زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان بامن است »

« قطره چند از رشاش کلکم ارگمشد چه شد

سهل باشد چشمه سارا یحیوان با من است »

« آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت

خاطر فیاض همچون ابر نیسان با من است »

رباعی

« بر عارض آن مه که توان من ازوست

خالیت که بد حالی مرد و زن ازوست »

« گوئی که مگر سیاهی چشم من است

زان روی که روشنی چشم من ازوست

(عرفات العاشقین)

ایمان - ملا مؤمن از تلامذه ملا محسن فیض بوده و تخلص ایمان هم از او گرفته

است ابا و اجداد این مؤمن نقیب الاشراف تبریز بوده و الحال (۱۰۸۳) نیز در آن

دانشمندان آذربایجان

شهر است تحصیل علوم کرده و ذوق تصوفش بحدی است که همواره در بحر معرفت مستغرق است و له .

« نه بینی روی دل تا روی دل با این و آن بینی

نیایی خویش را تا خویشتن را در میان بینی »

« مکدر می نماید صورت از آینه رنگین

دل خود صاف کن تا صافی خلق جهان بینی »

(تذکره نصر آبادی)

بابا احمد - خلف بابا حسن بن بابا نعمت از قریه شادآباد (پینه شلوار) تبریز بوده

بنظر شریف خواجه محمد خوشنام مشرف گشته و تربیت از جد بزرگوارشان بابا نعمت الله

یافته اند و آنجناب را تصانیف بسیار است از آنجمله تفسیر است که در سنه ۵۰۶ از تألیف

آن فراغت حاصل شده است . حضرت بابا با پدر وجد هر سه در قریه شادآباد مدفونند

(روضه اطهار)

بابا حسن - رئیس المشایخ العظام بابا حسن ولی سرخایی از پیشوایان مشایخ قرن ششم

هجری است در قریه اممند رود قات تبریز تولد یافته و در سنه ۶۱۰ بر رحمت خدا پیوسته در قبرستان

سرخاب دفن شده است و او مرید شیخ المحققین پیر محمد مشهور به پیر همه است و او

مرید شیخ صدیق و او مرید بابا احمد شادآبادی و او مرید خواجه محمد خوشنام و او

مرید اخی فرج (۴۵۷ مرده) زنجانی است و چنین گویند که : بابا حسن مشار الیه بابای

هفتاد و دو بابا است باین معنی که هفتاد و دو تن از اولیای کامل همه در ملازمت و صحبت

آنجناب بوده اند و اسامی آنها از این قرار است :

بابا عابدین تبریزی ، بابا عقیف تبریزی ، پیر شرفشاه تبریزی . خواجه ضیاء الدین

تبریزی ، یحیی تبریزی . بابا مزید سرخایی . خواجه عبدالرحیم آژ آبادی . خواجه

علی بادامیاری . بابا محمد کازر خسروشاهی ، خواجه عبدالعزیز کله جاهی ، خواجه

محمد کججانی . فقیه احمد اسپسی باله حسن بنیسی . بابا فرج وایقانی . پیر کریم الدین

شبستری . پیر محمد بلهجانی . بابا داشم زرنقی . شیخ مزید رودقانی . بابا پیر علی ورائقی

بابا فرج تبریزی

شیخ محمود ورزقانی . شیخ سید الدین ورزقانی . پیر خال انزایی . پیر بابای هله وری
بابا حامد هزبر آبادی . خواجه یوسف حیران دهخوارقانی . بابا چوبان مراغسی . شیخ
شمس الدین مراغی . بابا مسعود اهری . بابا قلی اردبیلی . بابا دیلم سرایی . شیخ موسی
سرایی . بابا احمد شروانی . پیر ازیار عراقی . بابا ابراهیم بغدادی . بابا قبول بغدادی
بابا صالح دمشقی . بابا ابراهیم بلخی . فقیه عمر الاتقی . پیر لیلی هندی . پیر مؤمن کوهی
بابا برات کوهی . بابا محمد صوفی . پیر قدبلی . بابا طالب ترک . بابا سائر حلاج . بابا
حیدر نقاش . بابا سعید بزرك . بابا سعید کوچک . بابا برهان الدین . بابا بهاء الدین .
بابا تاج الدین پیر شعیب ژنده پوش . پیر عمر کبود کلاه . بابا حسن نخلبند . بابا کشتی دار
بابا ابراهیم . بابا بهلول . بابا جابر . بابا جعفر . بابا چوکان . بابا حکیم . بابا عبد الله .
بابا عزیز . بابا علی . بابا غریب . بابا فضل الله . بابا قنبر . بابا کامون . بابا مجنون . بابا
منصور . بابا یعقوب . بابا یحیی (۷۲) . (روضات الجنان)

مولانا شیخ محمود شبستری در سعادنامه گفته

« دید بابا حسن زرنج وفات « گفت بیچاره را نخستین بار « جان بجانان سپار تا برهی « جان بر آورد و دردمی صدبار « چون ورا در نیافتند عقول « اتحاد و حلول در همه جای « زنانه ازیشان اگر یکی نبود « و ربود باقی اتحاد کجاست « حق و باطل بهم نیامیزد « مینماید ز آب صورت خور	عامی او فتاده در سکرات ، جانسپاریست زان شده است فکار ، ورنه جان هم بجان کنش بدهی ، هر که یکدم شدست محرم راز ، کی زند دم ز اتحاد و حلول ، ممتنع دان نه خاص خلق خدای ، هستی و نیستی یکی نشود ، چونکه هر دو هنوز خود بر جاست ، سایه از آفتاب بگریزد ، لیکن آن دیگر است و وین دیگر ، (سعادنامه)
--	---

بابا فرج تبریزی - تاج الاولیاء و المحققین حضرت بابا فرج تبریزی الاصل است

در تاریخ گزیده مینویسد مشار الیه معاصر شیخ فقیه زاهد تبریزی (۵۹۲ مرده) بوده
بمقبره کچیل مدفونست

در هفت اقلیم آورده (بابا فرج قبول وافر داشته و بدست افزار هدایت سرگشتگان دیار نحوست آباد جهانرا برای سعادت رسانید).

در روزه اطهار گفته (بابا فرج پیر نظر شیخ نجم الدین کبری است (۶۱۸ هـ) در ۹) و چنین گویند بزرگی خدمت بابا فرج رفته و صحبت داشت و از وی پرسیدند که بابا فرج را چون دیدی او این بیت خواند

«در سه گز قد عالمی پنهان شده بحر اعظم در نمی پنهان شده»

عبد الرحمن جامی در نضجات الانس نیز شرحی از وی نوشته از آنجاست (روزی شیخ نجم الدین کبری در تبریز که بتحصیل مشغول بود با استاد خود بر در خانقاه بابا فرج آمدند و بواسطه بابا شادان نام خادم وی اجازه ورود خواستند آن خادم درون رفت و اجازت خواست بابا فرج گفت اگر چنانکه بدرگاه خداوند تعالی میروند میتوانند آمدگو در آیند شیخ گفت من سخنش فهمیدم هر چه پوشیده بودم برون آوردم و دست بر سینه نهاده پیش بابا فرج در آمدم الخ)

شیخ محمود شبستری بعضی از سخنان او را بنظم کشیده از آنهاست.

«گفت بابا فرج حدیث تمام	چونکه کردش سؤال خواه امام»
«کین جهان محدث است یا که قدیم	چیت این هر دو نزد عقل سلیم»
«از بر صدق و از طریق یقین	کرد بابا بکردگار یمین»
«که فرج تا که دیده بگشاد است	نظرش بر جهان نیافتاد است»
«وصف چیزی چه بایدت پرسید	که دل و دیده هرگز آن نه بدید
«خواجه چون مرد کار را بشناخت	دقتر علم خود در آب انداخت»
«دل که از نور حق شود تابان	در نظر نایدش حدود جهان»
«چند از این گفتگو و بوالهوسی	جهد کن تا بدین مقام رسی»

وله ایضاً .

«گفت بابا فرج که بد خود نیست	وانچه به دیده ای تو آن بد نیست»
«احمقی دید کافری قتال	کرد از جبر او زیر سؤال»
«گفت هست اندرو دو چیز نهان	که ولی و نبی ندارد آن»

بابا فرج و ایقانی

« قاتلش غازی است در ره دین باز مقتول او شهید کزین »
« نظر پاک این چنین بیند نازنین جمله نازنین بیند »
(سعادت نامه)

بابا فرج و ایقانی - ایقان از قراء بلوکارونق از توابع مدینه تبریز محسوب شده باراضی قریه شبستر و قریه اممند و قریه شند آباد متصل است .

این بابا فرج که از اهل آنقریه بوده و قبرش نیز در آنجاست مرید شیخ شهاب الدین اهری بوده و بمن توجه آن بزرگوار بدرجه کمال رسیده و معروف شده است .
(روضه اطهار)

بابا مزید .. اسمش محمد بوده در قریه عمو دیزج تبریز تولد یافته و در سنه ۶۲۰ در شهر تبریز فوت کرده در قبرستان سرخاب مدفونست و او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است .

بابا نعمة الله .. خلف شیخ محمود نخجوانسی از علماء و مشایخ عرفای قرن نهم هجری بوده و در حدود سنه ۹۰۰ حواشی و تعلیقات بر تفسیر بیضاوی و فصوص الحکم محی الدین و در تاریخ ۹۰۱ تفسیر معتبری در دو جلد بعنوان الفواتح الالهیه و المفاتیح النبییه (در مصر چاپ شده) و شرح مرغوبی هم بر گلشن راز شبستری بقلم آورده است نسخه ای از آن در کتابخانه حمیدیه (استانبول) موجود و اولش اینست .

هو يقول الحق و هو یهدی السبیل و ما توفیقی الا بالله آغاز سزاوار عندلیبان خوش الحان گلشن یقین و عرفان و سرداستان قمریان بلند آشیان روضه تحقیق و بیان و ابتدای مقال پر ذوق و حال طوطیان شیرین زبان عرصه کشف و عیان حمد و ثنای پادشاهی لایق و سزاوار است که پر تو آفتاب عالمتاب جمالش از چهره هر ذره نمایان و هویدا است و لعله رخساره غرای اوست که بر صفحات جهان ظاهر و پیدا است و لله نور السموات و الارض .

مولانا نعمت الله رساله در وجود و رساله دیگر در تصوف بعنوان هدایت الاخوان تالیف نموده و در سال ۹۰۲ مرحوم شده است .

صاحب شقایق نعمانیه این بزرگوار را در طبقه مشایخ عهد سلطان بایزید خان

دانشمندان آذربایجان

بن سلطان محمد خان غازی (۹۱۸ - ۸۸۶) مذاکور داشته و در آن کتاب چنین گفته است:

الشیخ العارف بالله الشیخ بابا نعمة الله كان رحمه الله افتخارا للفقير والضعفاء و كان يخفي نفسه و كان متبحرا في المعارف الربانية و غريقا في بحر الاسرار الالهية و قد كتب تفسيرا للقرآن العظيم بلا مراجعة الى التفاسير و ادرج فيها من الحقايق والدقايق ما يعجز عن ادراكها الكثير من الناس مع الفصاحة في عباراته و البلاغة في تصيراته و شرح گلشن راز شرحا مقبولا عند اهله و كان متوطنا ببلدة آقشهر من ولاية قرامان و توفي و دفن بها نور الله قبره

(الشقايق النعمانية)

محمد باقر - از قریه قرابولاغ خلخال تا ۱۳۱۰ هجری زنده بوده و مثنوی فصیح و سلیس وی بعنوان تعلیه مشهور و مکرر چاپ شده و متداول است .

میرزا باقر - مشهور به ایبک (شش انگشت) از تبارزه عباس آباد اصفهان است بخدمت بسیاری از فضلا رسیده و احادیث بسیار و مسائل بی شمار از علما شنیده بود از مردم دانشمند بی غرض شنیده شد که بحث کج میکرده مرد صالح پرهیزکاری بوده در نهایت زهد شعرش اینست .

چون در همه جا عشق متاعیست که بایست

یا رب ز چه سودائی او خانه خرابست

داد اسباب پریشانی ما دست بهم

تارهای سر زلف تو چه پیوست بهم

شکایت سر زلفت چه حاصل دارد

بغیر از اینکه پریشانیم بطول کشید

(تذکره نصر آبادی)

میرزا باقر - نواده قاضی زین العابدین تبریزیست در تحصیل علوم سعی بسیار نموده حقا که باقر علوم و جامع کمالاتست در خدمت علامی آقا حسین خوانساری استفاده کرده و تدریس مدرسه قطیبه و تقسیم کتبه و کوسقند بطریقی که با جدمرحومش

باقی

بود الحال با ایشانست در معما ید بیضا داشته و در دیوانش اشعار خوب بسیار است منجمله؛

فصل گل و موسم بهار است

گلزار برنگ و بوی یار است

پتو شب ماه تیره روزان

چون چشم سفید گشته تار است

«چمن دیگر بکام قمریان است

ز عکس سبزه جو سرو روانست»

بر زمین نتوان فکندن هر که را برداشت عشق

صورت منصور را بر دار می باید کشید

(تذکره نصر آبادی)

باقی - به کلمه دانشمند رجوع شود

باله حسن - از قریه بنیس^۱ بوده و قبرش هم در آنجاست و او مرید شیخ شهاب الدین

اهری بوده زبده احرار و مرجع ابرار میباشد و پدرش خواجه یوسف نیز اهل حال و

صاحب کرامات بوده از معاصرین خواجه محمد کججانی است و باله در لغت تازی بزرگ

و جوانمرد و صاحب ایثار را گویند و این بیت ازوست

«چشم دلم گشادی غیر از تو کس ندیدم غیری که دیده بودم آن غیر هم تو بودی»

(روضه اطهار)

باله خلیل - صوفیانی از متقدمین مشایخ آذربایجان بوده مرید اخی فرج زنجانی

است (۴۵۷ مرده) و او یکی از مشایخ اربعه ایست که در زمان القائم بامر الله در تاریخ

۴۳۵ پس از خراب شدن شهر تبریز از زلزله بامر امیر و هسوان بن محمد الروادی که از

جانب آن خلیفه فرما فرمای تبریز بوده و بنا بحکم ابوطاهر منجم در ساعت معین هر یک

از این چهار نفر سنگی در ریخته گوشه از مسجد انداخته اند

بهری - میانجی از سخنوران قرن سیزدهم هجری است دو نسخه از دیوان او

که مشتمل بر چند هزار بیت از غزلیات و رباعیات است دیده ام و این چند بیت از

آنجاست

۱ - بنیس با بنست یکی از قری بلوک ارونق از توابع تبریز است که در شمال غربی آن واقع شده

و باراضی قریه سیس و قریه شانجان و قصبه شبستر متصل است

دانشمندان آذربایجان

« باز دل شیفته زلف پریشان تو شد
و اندرین شام غریبان بتو مهمان تو شد »
« در فشان گشت چو عمان ز من این طبع سلیم
بسخن تا دلب لعل در افشان تو شد »
« قلم نسخ زدم بر مه تابان فلک
تا مه روی تو طالع زگریبان تو شد »
« یافت تا خسرو عشق تو تسلط بر من
کشور دل همگی در سر نالان تو شد »
« روز بجزری صنما تیره ترا زلف تو گشت
تا ره سر مه بران نر گس فتان تو شد »

بختی - ملا بختی از تبریز است در سال ۱۰۱۵ در شهر شیراز بصحبت او رسیدم
در کسب فضایل صوری مجد بود و جزو کشی مدارس مینمود بحکمکیات گاه گاهی
سپرداخت در شعر زبان و قوع را نغزک سعی میکرد ازوست

« آزار خاطر من نهایت رسیده است بی التفاتی تو بغایت رسیده است »
« امید جور از تو ندارم چه جای لطف نو میدیم بین بچه غایت رسیده است »

(عرفات العاشقین)

بدر - ملك الشعراى سلاطين شروان بوده از معاصرین مولانا محمد کاتبی است
(۸۳۹ مرده) و با آن شاعر بدیهه گو مشاعره و مناظره با هم داشته و در سنه ۸۵۴ وفات کرده
و این مطلع ازوست

« مستانه ز مرغ دل من ، باز کبابی وز دیده گریبان منش زن نمک آبی »

جنگ بزرگی در کتابخانه حاجی حسین آقا ملك دیدم که قریب بیاضد پیت از
قصاید بدر را در آن مجموعه نوشته اند

بدر - یکی دیگر از سخنوران متخلص به بدر نیز هست که از اهل تبریز بوده و
قائل این بیت است

« دنیا له کرد خیل غمت اهل درد را من ناتوان ترا همه بودم مرا گرفت »

(روز روشن)

بدرالدین ابی المعمر اسماعیل التبریزی - المحدث الحافظ الثقة الرحال ولد
بعد الخمسین و خمسمائه و ولی مشیخة دار الحدیث باربل فلما اخذتها التتار قدم حلب
وبها توفی فی جمادی الاولى سنه ۶۳۶ (ریاض العلماء ، شذرات الذهب)
و بر حسب نگارش کاتب چلبی مشار الیه در تاریخ ۶۰۱ کتابی در احادیث املا

کرده که به اربعین بدرالدین مشهور است

بدرالدین محمد بن عبدالرحیم العمری المیلانی^۱ - از مشاهیر تلامذه امام -
فخرالدین احمد جار بردی معروف بوده و کتاب مغنی آن بزرگوار را که در نحو است
در ماه رجب سال ۸۰۱ شرح کرده است نسخه از آن در کتابخانه حضرت رضا موجود
و اولش اینست الحمد لله القاطر الحکیم القادر الخ (فهرست کتابخانه ج ۳)
بدیع - تبریزی از سخوردان قرن هشتم هجری بوده متبع طرز عبدالواسع
جلی است و اشعار ذیل ازوست

« شهنشاهی که دایم از برای بزم او خیزد
زرا از خاک و دراز آب و گل از خار و گهر از کان
« بدو روشن بدو عالی بدو خرم بدو زنده
دماغ دین سر دولت دل سنت تن ایمان
« اگر گردون بلا بارد توئی گردون که جمله
و گرد دریا گهر بخشد توئی دریا که احسان
« خرد طبع ترا مایه هنر ذات تو را سایه
فلک قدر ترا پایه شرف صدر ترا دربان »

معاذی تبریزی در شأن این بدیع چنین گفته است

« گر بحر پیش خاطر من دم زند زدر شوخی نگر که قضیه بدریا همی برد »

« گر شعر آورد بر گفتار ما بدیع خرمهره پیش لؤلؤ لاهی برد »

بدیع - بن نفیس التبریزی الطیب صدرالدین قدم القاهره فخدم الظاهر بالطب
قدمه و شر که مع علاء الدین بن صغیر فی ریاسة الطب الی ان مات فی شهر ربیع الاول
سنه ۷۹۷ وهو عم فتح الله بن مستنصر بن نفیس (الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه)
بدیهی حکیم - از اطبای معروف تبریز و از دوستان مظفر علی نقاش بوده اشعار
زیادی بزبان فارسی و ترکی گفته است و له

« مرا از جوانان شیرین شمایل بجان منت است آنچه کردند بادل »

۱ - میلان یکی از قریه های ناحیه اسکو بوده و نیم فرسخ از آن قصبه فاصله دارد

دانشمندان آذربایجان

« کند منع ما شیخ شهر از جوانان چه گوئیم اورا که پیری است جاهل »
(مجمع الخواص)

حیدر تبریزی در هجو بدیعی گفته است

« که بدیعی ز شعر و گاه از طب دم زند پیش مردم دانا »

« گر ز طب همچو شعر باخبر است وای بر جان بنندگان خدا »

دیوان غزلیات کوچکی از این بدیعی نزد نگارنده هست و باغلب احتمال منظومه مثلثات لغت نیز باید از آثار همین بدیعی باشد و خیلی محتمل است که بدیع مزبور در فوق خود بدیع بن نفیس و یا پسرش و این بدیعی هم یکی از اولاد و نیا بر او بوده و هر سه از یک خانواده میباشند

بدیع الزمان - تبریزی فرزند علیرضای معروف به عباسی است و پسر نیز مانند پدر در انواع کمال و هنر سرآمد عصر خود بوده و در فنون حکمت و فلسفه و نظم و نثر استاد است و او در شهر اصفهان مرده در تخت فولاد مدفونست دو بیت ذیل آغاز یکی از قصائد اوست که بخط خود نوشته است

« بدین خرمی جهان بدین خرمی بهار »

بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار »

« یکی بهشت عدن یکی هوای لطیف »

یکی چون گل کلاب یکی چون شب بهار »

برقی - نامش عبدالله اصلش از دیار خوی آذربایجان است در نهایت افسردگی خود را وقتی بیاب نوالم کشانیده و در پناه خود جای دادمش مدتی در زمره جامکی خواران محسوب بود و ترقی در طبمش ظاهر گشت و بعزت آوردن علاقه خود را اذن ترخیص حاصل تا بابدون (۱۲۴۱) وفا نکرده است . (بیان المحمود)

میرزا عبدا یا عبدالله جوانی کوسج و ژولیده و قبیح الوجه و ملیح البیان و شیرین زبان بوده با وجود اینکه عامی است شعر را خوب میگفته و طبمش بغزلسرائی مایل بوده است مدتی در خمسه زنجان در نزد عبدالله میرزا متخلص به دارا (پسر فتحعلی شاه و حاکم زنجان) مانده و بامر او وطن و تاهل اختیار نموده و در سال ۱۲۴۷ بمرض

برگباف

ناعون در گذشته و این غزل از اوست .

« ز نیغ غمزه بجنکی کنی ز خشم نگاهی

بوجه خویش دهم جان خویش گر تو بخواهی »

« زنی خدنگ صفایم تو هم بگام رقیبان

نداشتم بجز از تو ز کید چرخ پناهی »

« ز عشق تو رودم لحظه لحظه آه ز سینه

چگونه دود نخیزد که سوخت خرمن گاهی »

« رود ز خرمن لیلی بچرخ حلقه دودی

مگر ز سینه مجنون بجست شعله آهی »

« سپهر بیهده تا بد کند های بلایم

فتاده ام به کند بلای زلف سیاهی »

« مگو گیاه تو بویم بخاک تیره چو خسی

ز خاک من ندمد از شرار آه گیاهی »

« بدست ماهوشان زمانه این دل نالان

بیک پیاده بماند بقلب گاه سپاهی »

« بدرد من چه علاجی برج چرخ ز ماه است

مگر به برج عماری رسد ز بادیه ماهی »

« وجود برقی بی دل بود ز راه محبت

بخاک سوخته گر بگذرد تو بر سر راهی »

برگباف - خواجه نجم الدین از ارباب زهد و ورع تبریز بوده نظر از خواجه

محمد یار سا یافته و در سنه ۹۱۲ بر حمت خدا پیوسته و مزارش در قبرستان کجیل نزدیک

مزار شیخ شمس الدین محمد طبری (۶۰۷ مرده) است .

برگمی - مولانا برگمی تبریزی الاصل است و از جمله خوش طبعان آن نواحی

است مردی لطیف طبیعت و عیاش بوده و آنقدر که ممکن بوده بخوشی و فراغت گذرانیده

در اواخر حال از آنجا بیرون آمده بمحلات شتافت و بواسطه ظرافتی که میان او و

دانشمندان آذربایجان

فکری محملانی پیدا گشته آن بیچاره را کارد زد هلاک ساخت و در این زودی او نیز همان شربت چشیده سیاست گاه فنا رسید و این چند بیت وی که بعضی از آن شهرت دارد در این خلاصه ثبت گردیده و بعضی میگویند که مشارالیه دیوان غزل دارد ولیکن تا غایت بنظر نرسیده انشاءالله بمطالعه که در آمد ثبت میشود این چند بیت ازوست

بس مشکل است کار دل از دلنواز ما کاری مگر کند کرم کار ساز ما
« آورده ایم تحفه جان را بصد نیاز ایوای اگر قبول نیفتد نیاز ما »
« هر که را دشنام داد آن بیوفا مردم زرشک

کو مگر گرد دست او را هم اسیر خویشتن »

« فکر برگی کن سلیمان با همه خیل و حشم

بوده در اندیشه مور حقیر خویشتن »

(خلاصه الاشعار)

برهان اردبیلی - از سخنوران آذربایجان بوزده و این دو بیت از اوست .

« بیاد روی تو آهم چو باد گلپز است

بیوی زلف تو دود دلم سحر خیز است »

« بی شکست دل ماست چشم غمازت

مگر شکست دل ما شکست پرهیز است »

(جنک خطی سنه ۱۱۲۵)

برهان - حسین بن خلف از اهل تبریز بوده است ولی در مملکت هند توقف

داشته و در آنجا فرهنگی بزبان پارسی بعنوان برهان قاطع بنام عبدالله قطبشاه والی حیدرآباد دکن تألیف کرده و در تاریخ اتمام آن چنین گفته است

« چو برهان از ره توفیق یزدان مر این مجوعه را گردید جامع »

« بی تاریخ اتمامش قضا گفت کتاب نافع برهان قاطع (۱۰۶۱) »

برهان قاطع جامعترین فرهنگهای پارسی است مؤلف آن بعضی کلمات اجنبی

و غیر پارسی را نیز که در نظم و نثر پارسی معمول بوده و هست همه را جمع آوری کرده

و در این مجموعه مندرج ساخته است ولی مانند سایر فرهنگها محتاج به تنقیح و تصحیح

بزاز

است ولذا بعضی از ادبای نامی هند مانند غالب دهلوی و غیر او در خصوص این کتاب حواشی و تعلیقات عدیده بناوین مختلفه مثل قاطع برهان و ساطع برهان و رافع هذیان و محرق قاطع برهان و تیغ تیز و تیغ تیز تر و غیر آنها مشتمل بر برد و انتقاد یکدیگر نوشته و نشر کرده اند سید احمد عاصم عنتابی از فضلاء عثمانی نیز در اوایل قرن سیزدهم هجری این مجموعه را با اسم تبیان نافع نقل بترکی کرده و در ضمن ترجمه به فرهنگهای معتبر موجوده نیز رجوع نموده و پس از اصلاح اغلاط و رفع اشتباهات مبلغی از لغات بر آن افزوده است و این تألیف او در تاریخ ۱۲۵۱ در قاهره مصر چاپ شده است

خود برهان قاطع مکرر در ایران و هند بطبع رسیده و بهترین مطبوع آن نسخه فوق العاده و بی نظیری است که از روی کتب لغات و تواریخ و قوامیس عدیده تصحیح شده و با حروف سربی در سال ۱۲۳۳ در کلکته بچاپ رسیده است

بزاز - حاجی آقا بزاز تبریزی از وحه سرایان دسته سینه زن دلریش بوده و در بازار امیر بزازی میکرد اشعار او بزبان ترکی است (حدیقه الشعرا)

بزهی - از اردبیل است سالهای دراز بسیاحت و تجارت اوقات گذرانیده و مدتها در هند آرام گزیده بحسن کردار و لطافت گفتار و سرعت حدس و حدت طبع از شعرای زمان و ظرفای دوران است همواره حکایات عجیبه و روایات غریبه بر لسان بیان می نکاشت .

در اوایل حال بهند رفته و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام خرامید و مدت سه سال در مکه معظمه ماند و از راه دریا متوجه جانب عراق شد تا بدار المؤمنین کاشان رسید با کمینه طریق مخالفت مرعی داشت و از اینجا بدار الارشاد اردبیل رفت بعد از اندکی اراده سفر روم ~~کرد~~ هنوز تهیه اسباب سفر فراهم نشده خویشان وی بطمع مال شبی بر سر وی رفته بیچاره را خفه کردند و این قضیه در شهر سنه ۹۸۷ اتفاق افتاد و بیت ذیل ازوست

«عالم همه پوست آمد و مغزش دوست

منصور چو مغز دید بگذشت ز پوست»

دانشمندان آذربایجان

«از هر چه نه اوست در گذشتن نه نکوست

نامردی اگر نگذری از هر چه نه اوست»

(خلاصه الاشعار)

بزمی - آقا میرزا علی خوئی از سخنوران ترکی زبان آذربایجان بوده در سنه

(حدیقه الشعرا)

۱۲۹۶ مرده است

بشیر بن حامد بن سلیمان بن یوسف بن سلیمان بن عبدالله الامام نجم الدین

ابوالنعمان الجعفری التبریزی - ولد باردیبل فی سنه ۵۷۰ ۰۰۰۰ و برع مذهبا واصولا

و خلافا و اقی و ناظر و اعاد بالنظامیه و صنف تفسیرا فی عدة مجلدات و انتقل بالآخرة الی

مکه فجاور بها الی ان مات فی ثالث صفر سنه ۶۴۶

(طبقات الشافیه الکبری)

بقائی - از قضات معروف شهر اردبیل بوده و اشعارش بزبان ترکی است

(مجمع الخواص)

بنده - اسم شریفش میرزا محمد رضی خلف الصدق میرزا شفیع سرخایی تبریزی

است که وزیر مملکت آذربایجان و مستوفی دیوان نادرشاه بوده صاحب دیوان رسائل

است جناب میرزا رضی ادیبی سریع الخیال و دیری عذیم المثل و بدیع المقال بوده در

السنه ثلاثه یارسی و عربی و ترکی انشاء میکرد و شعر میگفت در خط شکسته شیوه آورده

بود که بان ملاحظت و شیرینی هیچکس نوشته است و خط نستعلیق را از میر عماد و میرزا

صالح تتبع کرده و پایه خطش کمتر از ایشان نیست بالجمله چون فتحعلیشاه بر تخت

سلطنت نشست میرزای مشار الیه منظور نظر وی شده و بامر وی بتألیف تاریخ زینت -

التواریخ از کیومرث تا عهد خود مأمور شده و کتاب را باتمام رسانید مورد تحسین و احسان

گردید و قایع جنگ فراسه و اوتریش و روس را (۱۲۲۰) که از لسان اروپائی ترکی

ترجمه و چاپ شده بود برای مطالعه آن پادشاه بزبان پارسی ترجمه کرده و رساله عشق

و روح و حسن و دل نیز از منشات اوست و از مشاهیر مکاتب وی نامه مفصلی است که از

قول فتحعلیشاه بناپلیون اول نگاشته و این جمله از آنجاست (چون اکنون میان این

۱ - تمام این نامه در ژنیل فرهاد میرزا معتدالدوله چاپ شده است

بهار

دو پادشاه روز افزون یگانگی و همخانگی است سزا و شایسته است که چندتن از مردان نوآموز گرد افکن روانه ایران ساخته شود تا ایرانیان نیز هر یک از آن کارهای نو که مایه بردن گرد از دشمن تندرواست بیاموزند و در دم تنک جنک خرمن باخگر کینه بسوزند)

خطبه بی نقطه و خطبه بی الف حضرت علی بن ابی طالب را نیز ترجمه بزبان پارسی بر طبق اصل نوشته و کمال مهارت در سخن دانی بکار برده است این چند بیت نمونه از اشعار اوست

«دوش کز کیسوی شب بر رخ نقاب آمد پدید

بر رخ کافور سوده مشکتاب آمد پدید»

«در شفق از ماه نو در گوشه بزم سپهر

ساعر سیمین بر از لعل مذاب آمد پدید»

«تا کلاب افشان شود بر فرش مینا رنگ دشت

بر فراز کوه فراش سحاب آمد پدید»

«از نهال ارغوان وز شاخ گل در بوستان

توده توده لعل و یاقوت مذاب آمد پدید»

بهار - میرزا نصرالله خان از اهل شروان است در جوانی بعزم سیاحت و تجارت بهندوستان رفته و سالها در آن حدود متوقف بوده است در تاریخ ۱۲۷۵ در طهران با رضاقلی خان هدایت ملاقات کرده و مشارالیه در مجمع الفصحاء مختصری از احوالات و اشعار او نوشته است

مولانا بهار در تاریخ ۱۲۴۷ در شهر شروان تولد یافته و در سن ۱۲۹۵ به تبریز آمده و در ۱۳۰۰ مرحوم شده و در آنجا مدفونست دیوانی دارد مرکب از اشعار پارسی و ترکی و دو مثنوی هم بعنوان تحفة المراقین و برکس و گل منظوم ساخته و این رباعی ازوست

بحلم بکن ای رفیق جانی»

«بگذشت بهار کامرانی

پنجاه و سه سال زندگانی»

«پنجاه و سه سال زحمت داد